

کارگران زن زیر سلطه ستم مضاعف



اشرف دهقانی

اردیبهشت تا مرداد ۱۳۸۹

کارگران زن زیر سلطه ستم مضاعف!*

بخش اول

در سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر ایران که در آن سرمایه‌داران داخلی و خارجی انگل صفت، از حاصل رنج و زحمت طاقت فرسای کارگران ارتزاق می‌کنند و ضمن "معامله غیر مستقیم با گوشت و پوست انسانی" (عبارتی از انگلس در کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان) به سودهای کلانی دست می‌یابند، کارگران زن به مثابه ستم‌دیده ترین بخش طبقه کارگر در معرض شدیدترین استثمارها قرار دارند. آنها از طرف سرمایه‌داران دو بار مورد ستم قرار می‌گیرند، یک بار به عنوان کارگر همانند مردان هم طبقه‌ای خود و یک بار نیز به خاطر زن بودنشان. این پدیده ظالمانه در ارتباط با کارگران زن، در همه جوامع سرمایه‌داری در اشکال متفاوت و به درجه‌ای کمتر یا بیشتر وجود دارد. اما در جامعه ما که سرمایه‌داران داخلی و خارجی از طریق رژیم مطلوب خویش یعنی جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم بر آن حکم می‌رانند، ستمی که بر کارگران زن اعمال می‌شود یکی از شدیدترین ستم‌ها می‌باشد.

تحت سلطه رژیم مدافع و حافظ منافع سیستم سرمایه‌داری در ایران، سرمایه‌داران امکان یافته‌اند به قیمت تحمیل مصائب و درد و رنج‌های وحشتناک به خانواده‌های کارگری و محکوم کردن آن‌ها به گرسنگی و مرگ تدریجی، به ثروت‌های عظیمی دست یافته و هر روز فربه و فربه‌تر گردند. بخشی از این ثروت با وجود شرایط بسیار ظالمانه حاکم بر جامعه از کار پر رنج و زحمت کارگران زن و با گرفتار آمدن آن‌ها در زندگی پر محنت و زجر آور، بدست آمده است.

شکی نیست که بررسی شرایط کار و زندگی کارگران ایران و در این میان کارگران زن به مطالعه و تحقیقی جدی نیازمند است. در اینجا ضمن تأکید بر این واقعیت که امروز شرایط کار و زندگی همه کارگران در ایران به قدری دلخراش و مصیبت بار گشته و به خصوص بیکاری چنان وضع طاقت فرسائی برای کل طبقه کارگر ما بوجود آورده که زندگی به جهنمی برای همه آنها تبدیل شده است، سعی بر آن است که با نگاهی گذرا به وضع کارگران زن، ستم‌های خاصی را که بر این بخش از طبقه کارگر ایران تحمیل می‌شود، مورد توجه قرار دهیم.

با نگاهی به شرایط کار و زندگی کارگران زن، عیان‌ترین ستم سرمایه‌داران به این بخش از طبقه کارگر ایران را می‌توان در دستمزد بسیار ناچیزی مشاهده کرد که به کارگران زن در ازای

کار طاقت فرسایشان پرداخت می‌شود. در جامعه ایران این یک واقعیت عیانی است که سرمایه‌داران در مقابل انجام کاری واحد، همان مزدی که به کارگران مرد تعلق می‌گیرد را به کارگران زن نمی‌دهند.

پرداخت مزد نابرابر در قبال کار برابر به کارگران زن، البته ستمی بوده و هست که در همه جوامع سرمایه‌داری در سطح جهان رواج داشته و دارد. ولی این امر در جامعه مردسالار حاکم بر ایران با در نظر گرفتن مظالم و توهین و تحقیرهایی که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بر زنان اعمال می‌شود و رژیم حاکم ستمگری خود بر زنان را با اسلام ارتجاعی خویش توجیه می‌کند، هم با شدت هر چه بیشتری جریان دارد و هم ظاهراً امری طبیعی به نظر می‌رسد. اگر زن به طور کلی از نظر سرمایه‌داران و رژیم حافظ منافع آنان (جمهوری اسلامی) ذاتاً دارای چنان خصلت‌ها و ویژگی‌های منفی است که موجودی درجه دوم و پائین تر از مرد به حساب می‌آید، اگر جنس دوم بودن زن به طور رسمی در قانون درج شده و حتی مجازات‌های بی‌رحمانه قرون وسطائی نیز برای جلوگیری و مقابله با به اصطلاح اعمال ناشایست او در قانون در نظر گرفته شده است، و بطور کلی در شرایطی که زن ستیزی و مردسالاری یکی از وجوه بارز حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، چرا

سرمایه‌داران نتوانند به کارگران زن صرفاً به خاطر این که زن هستند یعنی از نظر آنها موجوداتی درجه پائین و بی ارزش می‌باشند، کمترین مزد را بپردازند؟ و به دیگر سخن چرا در پرتو حمایت همه جانبه رژیم حامی خویش، نتوانند به راحتی کارگران زن را مورد استثمار مضاعف قرار دهند؟

با اندک تعمقی روی مطالب فوق می‌توان دید که اتفاقاً جمهوری اسلامی درست برای خدمت به سرمایه‌داران و تأمین حداکثر سود برای آنان است که از بدو به قدرت رسیدن خویش، زن ستیزی و تقویت فرهنگ مردسالاری را با شدت تمام دنبال نموده و در حالی که با سرکوب زنان به سرکوب کل جامعه پرداخته، شرایط را نه فقط برای استثمار کل طبقه کارگر بلکه به طور مشخص جهت استثمار هر چه شدیدتر یک بخش از این طبقه یعنی کارگران زن فراهم نموده است.

در نوشته حاضر تا حد ممکن سعی خواهد شد که به انواع ستم‌هایی که از طرف سرمایه‌داران بر کارگران زن وارد می‌آید، پرداخته شود. اما در آغاز به موضوع دستمزد نابرابر برای کارگران زن در مقابل کار برابر بپردازیم.

حضور کارگران زن را امروز در ایران تقریباً در همه حوزه‌های کار و تولید می‌توان مشاهده نمود. اما با ایجاد موانع گسترده بر سر راه اشتغال کارگران زن در یک سری از کارخانه‌ها و موسسات بزرگ تولیدی که توسط رژیم حاکم صورت می‌گیرد، بیشترین تمرکز آن‌ها در کارگاه‌های تولیدی کوچک، در قالبیافی‌ها، در صنعت خانگی (انجام کار تولیدی با ابزاری ساده در خانه)، در کشاورزی و همچنین انجام کار خدماتی در بعضی اماکن و به خصوص در خانه‌های ثروتمندان می‌باشد.

قالبیافی به عنوان یک کار تولیدی از دیر باز عمدتاً توسط کودکان به خصوص دختر بچه‌ها و زنان صورت می‌گیرد. سرمایه‌داران برای بالا بردن سود هر چه بیشتر از این کار پر زحمت، به سازمان دادن کار نه تنها در کارگاه‌ها بلکه در خانه‌های کارگری نیز می‌پردازند. یکی از اشکال کار به این صورت است که دار قالی و نخ و لوازم اولیه دیگر، توسط سرمایه‌دار در اختیار زنان کارگر قرار می‌گیرند و زن کارگر در خانه خود اغلب به همراه کودکان خویش به بافتن فرش مشغول می‌گردد. اما در ازای فرش بافته شده که به سرمایه‌دار تحویل داده می‌شود چقدر پول به کارگر زن پرداخت می‌شود؟ با

قاطعیت باید گفت به مقداری که نمی‌تواند حتی حداقل معیشت زندگی خود و فرزندانش را نیز تأمین کند.

بنا به گزارشی، "روستاهای تبریز بالاترین آمار مربوط به کودکان کار در قالی باف خانه‌ها و یا کارگاه‌ها را دارند که بهترین قالی‌ها را با ارزانترین قیمت می‌بافند." ("کودکانی که زود بزرگ شده‌اند و به روز کارگر رسیده‌اند" - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹). اما، قالی و گلیم بافی امروز به خانه‌های محقر و کم نور و سردی هم که در حاشیه شهرها اغلب توسط زحمتکشان رانده شده از روستا برپا گشته، کشیده شده است و در آنجا هم زنان و کودکان در شرایط بسیار دشواری به بافتن قالی یا گلیم مشغول هستند. آن مکان‌ها به خصوص در محلات حاشیه شهرها بیغوله‌های تنگ و تاریکی بیش نیستند و به همین خاطر برای کار قالیبافی که نیاز به نور و فضای باز از بدیهی‌ترین شرایط لازم محسوب میشود از شرایط کاملاً غیر مناسبی برخوردارند. **در این بیغوله‌های تنگ و تاریک است که زندگی سیاه قالی بافان به تباهی و گرفتاری در انواع فلاکت‌ها و امراض و بدبختی سپری می‌شود.** حتی توجه به وضعیت مکانی که قالی بافان ساعات طولانی روز و شب خود را در آن می‌گذرانند و بیانگر شرایط کار بسیار غیر مناسب و وخیم برای آنان است، می‌تواند گویای این امر هم باشد که چه الزاماتی آن‌ها را مجبور

به تن دادن به چنین شرایط دهشتناکی کرده است! جای تردید نیست که آن الزامات چیزی جز مواجه با فقر و گرسنگی این کارگران و تلاش آن‌ها برای بقاء و زنده ماندن نیست؛ و درست همین واقعیت دردناک است که آن‌ها را مجبور کرده به مزدهای بسیار پائین هم گردن بنهند!

برای این که هر چه بیشتر متوجه شویم که تحمیل شرایط کار بسیار غیر مناسب و حد استثمار مورد اشاره، چگونه در حق کارگران زن و کودک قالی باف برای سرمایه‌داران امکان پذیر شده، لازم است بدانیم که **بر اساس قوانین ضد کارگری جمهوری اسلامی، قالی بافان جزء طبقه کارگر محسوب نمی‌شوند و سالهاست که این رژیم، کارگران قالی باف را حتی از داشتن نام کارگر نیز محروم کرده است.** تاریخ این امر به دوره خاتمی، این آخوند فریبکار مدافع سیستم ظالمانه سرمایه‌داری بر می‌گردد. در زمان ریاست جمهوری این مهره رژیم بود که اعلام شد که قالی بافان کارگر نبوده و در نتیجه نمی‌توانند و نباید تحت پوشش قانون کار قرار بگیرند. معنی عملی این مصوبه برای سرمایه‌داران، آن بود و هست که آن‌ها قانوناً هیچگونه مسئولیتی در هیچ زمینه‌ای در قبال کارگران خود ندارند. بنابراین سرمایه‌داران دست اندر کار قالی نه تنها از این امکان برخوردارند که مزد کارگران قالی باف را

به هر میزان که بخواهند پائین بیاورند و در قبال کار و تولید گرانبه‌های این کارگران، مزد بسیار ناچیزی به آنها بپردازند بلکه در ارتباط با غیر مناسب و وخامت بار بودن شرایط کار کارگران قالی باف و یا مسایل دیگر از جمله بیمه درمانی آنها و حتی بروز حوادث در حین کار، پاسخگوی هیچ کس نباشند. به این ترتیب تحت حمایت قانون، کارگرانی که قانوناً کارگر تلقی نمی‌شوند و اکثر آنها را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند با یکی از شدیدترین استثمارها مواجه بوده و شیره جانیشان به نفع سرمایه‌داران کشیده می‌شود. نگاهی به مطلب زیر این حقیقت را تا حدی آشکار می‌سازد:

"بخش بیماری‌های پوستی دانشگاه شهید صدوقی در یزد، گزارشی را منتشر کرده که نشان می‌دهد که ۹۲ در صد گلیم بافان و قالی بافان زن هستند. نیمی از این کارگران زن، دختران جوان و نوجوان زیر ۱۶ سال هستند که بین ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار می‌کنند. در این مرکز پزشکی پس از تحقیقات آسیب شناسی بیش از ۱۰ نوع بیماری‌های پوستی، عضلانی و استخوانی در میان زنان کارگر شناسائی شده است. عکسبرداری‌های داخلی از استخوان انگشت‌ها نشان می‌دهند که در برخی موارد استخوان انگشت بافندگان تغییر شکل داده‌اند." آری، این

از معدود گزارشاتی است که یک گوشه از واقعیت دردناک زندگی کارگران قالی باف در آن منعکس شده است. با توجه به این که کارگران زن بخش اصلی قالی و گلیم بافان ایران را تشکیل می‌دهند، از ورای این گزارش شدت استثمار و شرایط کار و زندگی طاقت فرسای کارگران زن را می‌توان مشاهده نمود.

در ادامه گزارش فوق چنین آمده است: **"در پژوهش دیگر که از ۲۸۳ کارگاه قالی بافی در اصفهان انجام شده است، موارد زیر شناسایی شده‌اند، بیماری‌های تنفسی، سردرد شدید، ناراحتی‌های چشمی، امراض پوستی و به خصوص ناراحتی‌های عصبی و روانی در میان زنان کارگر همه‌گیر است."** (نقل از "زنان کارگر، قربانیان خاموش حوادث شغلی، محمد صفوی - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹).

با وجود چنین شرایط مرگ باری که زندگی کارگران زن (و کل کارگران ایران) را احاطه کرده است، گرفتاری آن‌ها در مصیبت‌های مرگ‌زا، مردن در سنین جوانی، خودکشی و خود سوزی امری است که این کارگران دائماً با آن مواجه هستند و اخبار دردناک مربوط به این واقعیت‌ها هم هر از چند گاهی در رسانه‌ها منتشر می‌گردند. این وضع با شرایطی قابل مقایسه است که انگلس با زندگی در میان کارگران انگلستان در قرن

نوزدهم و بررسی موشکافانه شرایط کار و زندگی آنها، در کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان"، تشریح کرده است.

انگلس در آن زمان در مورد سرمایه‌دارن انگلستان، طبقه‌ای که "سیادت سیاسی و اجتماعی" را به عهده داشت، سخنان زیر را مطرح کرده است، سخنانی که عیناً در جامعه ما نیز صادق است:

"زمانی که فردی به فردی دیگر ضرری جسمی وارد می‌آورد، آن هم ضرری که به مرگ وی بیانجامد، این را ما کشتن می‌نامیم؛ و اگر مجرم از پیش بر این دانا بود که این ضرر به مرگ منجر خواهد شد آنگاه عمل او را قتل می‌نامیم. حال که جامعه صدها پرولتر را در چنان وضعی قرار می‌دهد که آنها الزاماً به دام مرگی زودرس و غیر طبیعی می‌افتند، مرگی که همان قدر جبری است که مرگ به وسیله گلوله و شمشیر، وقتی جامعه شرایط لازم حیات را از دست هزاران نفر بدر برده و آنها را در شرایطی قرار می‌دهد که در آن قادر به زندگی کردن نیستند، وقتی که آنها را به زور چوب قانون و ادار می‌کند که در این شرایط بمانند تا مرگ که نتیجه این شرایط است سر رسد، وقتی که جامعه می‌داند و به خوبی هم می‌داند که این هزاران نفر اجباراً قربانی این

شرایط خواهند شد، و با وجود این شرایط مربوطه را بر قرار نگاه می‌دارد، پس این هم همان قتل عمد است که عمل یک فرد، ولی قتل پنهانی و خائفانه، قتل‌ای که هیچ کس نمی‌تواند در قبال آن از خویشتن دفاع کند. قتل‌ای که ظاهراً قتل نیست، زیرا که کسی قاتل را نمی‌بیند، زیرا که مرگ این قربانی چونان مرگی طبیعی به نظر می‌آید.....، ولی در هر حال قتل عمد است."

واقعیت این است که کارگران ما و به ویژه زنان کارگر در حالی که در قرن ۲۱ زندگی می‌کنند اما در همان شرایط بسیار ظالمانه‌ای بسر می‌برند که کارگران اروپا در قرن ۱۸ و ۱۹ در آن قرار داشتند؛ البته با این تفاوت که کارگران ما به قول یکی از یاوران کبیر طبقه کارگر ایران یعنی رفیق امیر پرویز پویان، شرایط پلیسی دهشتناکی را هم تجربه می‌کنند و هر روز با ماشین سرکوب ویژه این دوره و زمانه سرکوب شده و کمترین فریاد تظلم خواهی شان در گلو خفه می‌شود. چنین وضعی در جامعه ما امروز با حاکمیت جمهوری اسلامی که در اوضاع و احوال کنونی در جهان سرمایه‌داری تا حال حاضر، **مطلوب ترین رژیم برای امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران ایرانی** بوده است، امکان پذیر گشته است. اکنون به حوزه‌های دیگری پردازیم که

کارگران زن تحت سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران مورد ستم مضاعف قرار دارند.

بخش ۲

کارگر، برده طبقه سرمایه دار

یکی دیگر از حوزه‌های کار کارگران زن، کارگاه‌های تولیدی کمتر از ده نفر کارگر می‌باشد. این کارگاه‌ها که بیشترین نیروی کار زنان را در خود متمرکز کرده‌اند، در دوره خاتمی بر اساس خواست "اصلاح طلبان"، از شمول قانون کار خارج شدند. اساساً باید دانست که یک سری از ظالمانه ترین قوانین ضد کارگری که به استثنای میلیون‌ها کارگر در ایران شدت هر چه بیشتری بخشیده و شرایط کار و زندگی کارگران و به خصوص کارگران زن را به مراتب وخامت بار تر از قبل نموده است، قوانینی هستند که در دوره خاتمی توسط اصلاح طلبان حکومتی تنظیم و در مجلس خود ساخته رژیم به تصویب رسیده‌اند. با خارج شدن کارگاه‌های کمتر از ده نفر از شمول قانون کار، از یک طرف کارگران این کارگاه‌ها از اندک مزایای درج شده در قانون کار محروم شدند و از طرف دیگر ، دولت در موارد زیادی در ارتباط بین کارگر و کارفرما در این کارگاه‌ها، از خود سلب مسئولیت نمود. مثلاً نفرستادن بازرس

به این کارگاه‌ها برای بررسی شرایط کار، اکنون دیگر به صورت روالی معمول در آمده ؛ امری که دست سرمایه‌داران را در استثمار نیروی کار کاملاً باز گذاشته و به آنها امکان داده است که شرایط کار و چگونگی پرداخت مزد به کارگران را به میل خود تعیین نمایند. لذا، از دوره خاتمی به این سو، کارگاه‌های کمتر از ده نفر هر چه بیشتر به محل استثمار شدید و بیش‌زمانه کارگران زن (و همچنین کودکان، در تعدادی زیاد) توسط سرمایه‌داران این کارگاه‌ها تبدیل شده‌اند.

در کارگاه‌های تولیدی مذکور، مزد کارگران زن به مراتب کمتر از میزانی است که در ازای کار انجام شده می‌بایست به کارگران مرد پرداخت شود. به عبارت دیگر در اینجا نیز پرداخت مزد پائین به کارگران زن، یکی از نمودارهای برجسته اعمال ستم مضاعف در حق این کارگران می‌باشد. ساعات کار طولانی است و کارگران مجبورند در فضائی که از وسایل کار و مواد اولیه انباشته شده و حتی برای حرکت آنها در آن محیط به سختی جا وجود دارد، به کار بپردازند. در واقع، در این کارگاه‌های تولیدی نیز - همچون بسیاری از محیط‌های کارگری - کار در شرایط کاملاً غیر مناسب صورت می‌گیرد.

در ارتباط با شرایط کار و زندگی این کارگران در گزارشی تحت عنوان "زنان در بازار کار ایران" (شیوا نظر آهاری-۱۱ اردیبهشت

۱۳۸۸- درج شده در سایت ویژه روز جهانی کارگر)، می‌خوانیم:
"اینجا در کوچه پس کوچه‌های خیام و بازار، در میان ساختمان‌های زهوار در رفته و نیمه خراب جنوب شهر، در میان پارچه و خاک و سوزن و چرخ خیاطی، زنان و دخترانی از صبح تا به شب زندگیشان را لابلای پارچه‌ها سر می‌کنند. دخترها و زنانی که در تاریک- روشن صبح می‌آیند و شب با بدنی فرسوده می‌روند تا بخوابند. البته اگر کارهای خانه بگذارد..... محیط کار کوچک است، آنقدر که به سختی می‌توان از میان حجم انبوه پارچه‌ها و لباس‌های زیر، راهی برای عبور یافت." آری در چنین محیط‌هایی است که زنان و دختران جوان که در چشم سرمایه‌داران جز به عنوان "جنس دوم" و "نیروی کار ارزان" محسوب نمی‌شوند، همانطور که در این گزارش آمده است، "بدون بیمه، بدون مزایا، با بیش از ۱۲ ساعت کار روزانه!" جوانی، یعنی بهترین دوران زندگیشان را سپری می‌کنند.

در گزارش فوق در ضمن صحبت‌های دختر جوانی را می‌شنویم که بیشترین عمر ۱۸ ساله‌اش را به کارگری در این یا آن محل و کارگاه گذرانده است. او در مورد خود و خواهرانش می‌گوید:
"سال ۸۵ بعد از آمدن به تهران کاری را در جنت آباد پیدا کرده بودیم، کارمان دوخت کیف‌های زنانه بود، آنجا هفته‌ای ۲۰ هزار تومان دست مزد می‌گرفتیم، ساعت ۷ صبح می‌رفتیم، (باید

ساعت ۵ صبح بیدار می‌شدیم، چون خیلی دور بود خانه‌مان و ما تقریباً همیشه سوار اولین اتوبوس بودیم!) آن زمان مادرم هم سر کار می‌رفت، و ما مجبور بودیم کارهای خانه را هم انجام بدهیم. تا ساعت ۹ شب در کارگاه بودیم، معمولاً تمام خوابمان در اتوبوس بود. کلاً در روز یک وعده غذا می‌خوردیم. پنجشنبه‌ها هم ساعت ۷-۸ تعطیل می‌کردیم. "رقم‌های مربوط به ساعات کار (با محاسبه ایاب و ذهاب حداقل ۱۴ ساعت) و مزد پرداختی به این دختران جوان، به گونه‌ای است که به سختی در باور انسان می‌گنجند. لازم است بدانیم که خود دولت در سال ۸۵ خط فقر مطلق در تهران را مبلغ ۵۶۰ هزار تومان در ماه اعلام کرده بود. با در نظر گرفتن این رقم و مقایسه آن با مبلغ ۲۰ هزار تومان، آنهم دستمزد نه یک روز بلکه یک هفته، آیا می‌توان معنی عملی چنین واقعیتی در زندگی روزمره این کارگران را به درستی متصور شد؟! این دختر جوان کارگر، در مورد کارگاه دیگری نیز که قبل از کار در کارگاه خیاطی، مدتی در آنجا کار می‌کرده است، می‌گوید: "جای قبلی که کار می‌کردم، خیلی اذیت می‌شدم. از ساعت ۸ صبح می‌رفتیم تا ۸ شب، یک دقیقه اگر دستشویی می‌رفتیم، صاحب کارم کلی غرغر می‌کرد. محیط کارهم، پارکینگ یک خانه بود. تقریباً از صبح تا غروب سرپا بودیم. بطور کلی در همه جا، زن‌ها کار بیشتری انجام می‌دهند، اما حقوق کمتری دریافت می‌کنند. مردهایی که در

آنجا بودند هم، همان کاری را انجام می‌دادند که ما انجام می‌دادیم، اما حقوقشان خیلی بیشتر بود. در آنجا ماهی ۱۲۰ هزار تومان می‌گرفتیم، به ازای ۱۴ ساعت کار روزانه!"

۱۴ ساعت کار روزانه آن هم حدود دو قرن بعد از به رسمیت شناخته شدن ۸ ساعت کار در روز برای کارگران، امری که با مبارزات پی گیرانه طبقه کارگر اروپا و آمریکا به سرمایه‌داران تحمیل شد! این ساعت طولانی کار که آشکارا بیانگر شدت استثمار هم کارگران مرد و هم کارگران زن می‌باشد، در ارتباط با کارگران زن موقعی هر چه بیشتر برجستگی می‌یابد که متوجه می‌شویم که سرمایه‌دار زانو صفت با پشتیبانی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و به دلیل حاکمیت فرهنگ مردسالاری در جامعه به خود اجازه می‌دهد و امکان می‌یابد که به کارگران زن در قبال کاری یکسان مزدهای کاملاً ناچیزی بپردازد. مبالغی که در گزارش فوق به عنوان دستمزد برای دختران کارگر ذکر شده، در حقیقت حتی نصف دستمزد بسیار ناچیزی هم نیست که در همان سال‌ها از طرف خود رژیم تعیین شده بود. (حداقل دستمزد در سال ۸۵، مبلغ ۱۵۰ هزار تومان و در سال ۸۶ مبلغ ۱۸۳ هزار تومان ، و در سال ۸۷ ، مبلغ ۲۱۹ هزار و ۶۰۰ تومان در ماه بود.)

در حال حاضر بر اساس گزارشات منتشر شده، بیش از ۵۱ درصد از کل جمعیت کارگری کشور در کارگاه‌های کوچک زیر ده نفر مشغول به کارند. در این کارگاه‌ها، همانطور که ملاحظه شد هرچند زنان به طور مضاعف تحت ستم قرار دارند ولی شرایط کار که شرایطی بسیار ناهنجار است شامل همه کارگران اعم از زن و مرد می‌شود. چرا که در اثر سیاست‌هایی که جمهوری اسلامی برای تأمین منافع سرمایه‌داران خارجی و داخلی پیش می‌برد، امروز سرمایه‌داران چه در این کارگاه‌ها و چه در موسسات تولیدی مختلف، به عناصر فعال مایشاء یعنی به قدرتمدارانی تبدیل شده‌اند که در روابط بین کارفرما و کارگر هر چه بخواهند می‌توانند انجام دهند و به هیچ مرجعی هم پاسخگو نیستند.

وضعیت فوق در شرایطی امکان پذیر گشته که نظام گنبدیده سرمایه‌داری در سراسر جهان با بحرانی شدید مواجه است و امپریالیست‌ها به روش‌های گوناگون می‌کوشند بار این بحران را هر چه بیشتر بر دوش کارگران و توده‌های رنج‌دیده کشورهای تحت سلطه و از جمله ایران سرشکن کنند. بر این اساس، امروز شرایطی در جامعه ما بوجود آمده است که کارگران با شدتی به مراتب بیشتر از گذشته و با وحشیگری هر چه تمامتر مورد

استثمار قرار می‌گیرند. در این شرایط، با دامنه گرفتن هرچه وسیع تر بیکاری در جامعه، کارگران اعم از زن و مرد برای این که صرفاً بتوانند زنده بمانند، مجبورند به هر شدتی از استثمار تن بدهند. در عین حال وضعیتی وجود دارد که بی حقوقی کارگران یکی از برجسته ترین و مهمترین مسایل جامعه ما را تشکیل می‌دهد. اعتراضات کارگران از طرف رژیم با سرکوب شدید مواجه می‌شود. شناسائی و تعقیب کارگران مبارز، اخراج آن‌ها از کار و حتی زندانی کردن و یا حمله وحشیانه نیروهای انتظامی رژیم به تجمعات کارگری در ملاء عام و ضرب و شتم کارگران مبارز و معترض یکی از جنبه‌های سیاست ضد کارگری آشکار جمهوری اسلامی است. در پرتو چنین واقعیت هائی است که امروز سرمایه‌داران با دستی باز استثمار طبقه کارگر را هر چه بیشتر شدت داده و در "معامله غیر مستقیم با گوشت و پوست انسانی" و با تحمیل گرسنگی و بیماری و مرگ و نیستی به میلیون ها زن و مرد و کودک کار، به سودهای کلانی دست می‌یابند.

در کارخانجات بزرگ نیز حضور کارگران زن را می‌توان مشاهده کرد. در این جا، کارگران زن معمولاً در صنایع الکتریکی، غذایی و در کارخانه‌های دارو سازی، لوازم بهداشتی و نظایر آن کار

می‌کنند. کار آنها در این کارخانجات عمدتاً مونتاز و انجام کارهای یک نواخت می‌باشد، نوع کاری که در مدت طولانی لطمات زیادی به سلامتی آنها می‌زند. با توجه به این واقعیت که دست اندرکاران جمهوری اسلامی در پی سیاست حمایت شدید از سرمایه‌داران، مرتب به وضع قوانین ضد کارگری پرداخته و اکنون بیش از ۷۰ درصد از نیروی کار از شمول قانون و پوشش‌های حمایتی خارج شده اند، در این کارخانجات هم نسبت به کارگاه‌های تولیدی کوچک شرایط بهتری حاکم نیست.

برای این که روشن شود که استثمار کارگران در کل و به خصوص کارگران زن در موسسات تولیدی بزرگ نیز تا چه حد در شکل وحشیانه صورت می‌گیرد، لازم است به قراردادهای ظالمانه ای با اسامی قراردادهای موقت، پیمانی و سفید امضاء، اشاره شود که کارفرمایان به طور روز افزون، با مشاهده ارتش عظیم بیکاران، کارگران را مجبور به پذیرش آنها می‌کنند. در واقع، سرمایه‌داران با چنان قراردادهائی، شرایط کار بسیار ظالمانه و شرم آوری را به کارگران تحمیل می‌کنند- که در این میان البته، کارگران زن اولین قربانیان آن محسوب می‌شوند. استخدام کارگران به شیوه قرار دادهای موقت و پیمانی به این صورت است که سرمایه‌داران برای تشدید استثمار کارگران و گریز از قانون کار، کارگران

رسمی با سابقه کار طولانی را از کار بیکار کرده و سپس برخی از آنها را بصورت قراردادی - که در این صورت مشمول قانون کار نمی‌شوند- دوباره استخدام می‌کنند. در مورد کارگران پیمان کار نیز همین امر صادق می‌باشد. در اینجا لازم است تأکید شود که خود قانون کار موجود که در سال ۱۳۶۹ در شرایط قدرت یابی هر چه بیشتر ارتجاع جمهوری اسلامی و تضعیف موقعیت کارگران به تصویب رسید، اساساً به نفع سرمایه‌داران تنظیم شده است. ولی در هر حال چون این قانون ناظر بر روابط کارگر و کارفرما بوده و در آن وظایف و حقوق هر دو طرف (کارفرما و کارگر) در قبال یکدیگر روشن و تعریف شده است، کارفرما با وجود آن دست خود را برای فعال مایشائی در محیط کار تا حدی بسته می‌بیند. از این روست که سرمایه‌داران در شرایط بحران اقتصادی موجود در سیستم سرمایه‌داری با دیدن بیکاری گسترده در جامعه، بیش‌رمی و زالو صفتی و به عبارتی روشن، ارتزاق از خون و گوشت و پوست کارگران را به آنجا رسانده اند که حتی حاضر نیستند قانون کار ارتجاعی دست ساز رژیم مطلوب خود را هم اجرا کنند.

از میان قراردادهای بین کارگر و کارفرما، قرار داد معروف به "سفید امضاء" ظالمانه ترین شرایط استثمار را به کارگران تحمیل می‌کند. سرمایه‌داران، این شکل "بدیع"

استخدام نیروی کار را در سال های اخیر با حرص و آز تمام برای رونق دادن به کسب و کار ننگ آلود خود یعنی مکیدن تمام قطره های خون جسم کارگران، بوجود آورده اند. این ظاهراً "قرارداد" به این صورت است که سرمایه دار، کارگر را مجبور به امضای قرار دادی می کند که در آن همه مسایل مربوط به شرایط کار به طور یک طرفه توسط سرمایه دار تعیین می شود. یعنی بر اساس چنین به اصطلاح قراردادی که ظاهراً گویا به خواست و با توافق آزادانه کارگر بسته شده، سرمایه دار هر چقدر که بخواهد می تواند از کارگر کار بکشد بدون آن که تعهدی در قبال وی به عهده داشته باشد. مثلاً به هنگام بیماری و یا وقوع حادثه ای برای کارگر - حتی اگر این حادثه منجر به مرگ او نیز بشود - سرمایه دار مسئولیتی برای خود نمی شناسد. شرایط و زمان پرداخت مزد را هم که معمولاً پس از ماه ها کار کشیدن از کارگر پیش می آید، سرمایه دار به دلخواه خود تعیین می کند. خلاصه شرایط کار به گونه ای است که کارگر باید همچون برده ای برای سرمایه دار کار کند و حق هیچگونه اعتراضی هم نداشته باشد. در اینجا، روی این موضوع هم باید تأکید نمود که در شرایطی هم که در موسسات تولیدی مختلف، کارگران ظاهراً تحت پوشش قانون کار قرار دارند، وضعیتی برقرار است که استفاده از مزایای

قانونی همیشه برای آنان امکان پذیر نیست. مثلاً در ارتباط با وقوع حادثه در حین کار، در بسیاری مواقع کارگران چه زن و چه مرد به دلایل مختلف از جمله به خاطر بوروکراسی فاسد، از این امکان که با استناد به قانون به حقوقشان دست یابند، برخوردار نیستند؛ یا حتی گاه به خاطر حفظ شغل خویش، خود ظاهراً "آگاهانه" از آن چشم می‌پوشند.

واقعیت این است که امروز شرایط کار و زندگی کارگران ایران اعم از مرد و زن بسیار وخیم، دردناک و مرگ بار است. بسته شدن پی در پی مراکز مختلف تولید، اخراج سازی های ظالمانه که بدون کمترین مسئولیتی در مورد آینده زندگی کارگران به طور مرتب صورت می‌گیرد، شدت یابی آهنگ بیکاری و متلاشی شدن خانواده‌های کارگری در جلوی چشمان ناباور خود و اطرافیان، و اقدام کارگران زیادی که با دیدن چنین سرنوشتی برای خود و خانواده شان دست به خود کشی می‌زنند، همه این ها گوشه هائی دیگر از واقعیت های دردناک زندگی کارگران ما را تشکیل می‌دهند. آنچه امروز در سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، بیش از هر وقت دیگر همگان شاهد آن هستند این است که کارگری که قادر به فروش نیروی کار خود نیست (چون خریداری برای آن وجود ندارد) به ناچار با گرسنگی

و مرگ مواجه می‌شود. در این زمینه، انگلس، این آموزگار پرولتاریای جهان، مطلب قابل تعمقی را مطرح کرده است که جا دارد در اینجا ذکر شود.

در سال ۱۸۴۷، انگلس با بررسی علمی وضعیت کارگران و با اشراف به شرایط کار و زندگی آنان، در شرایطی که اتفاقاً کارگران زن در اروپا در حوزه‌های مختلف تولید شرکت داشتند، کارگر را با برده مقایسه نمود. او با تأکید، این واقعیت را عنوان کرد که برده دوران برده داری از شرایط زیستی بهتری نسبت به کارگر امروز برخوردار بود- هر چند که کارگر به مرحله بالائی از تکامل جوامع بشری تعلق دارد و تنها زمانی می‌تواند آزادی خود را کسب و از قید شرایط ظالمانه سیستم سرمایه‌داری رهایی یابد که کل جامعه بشری را از قید مالکیت خصوصی رهایی‌بخش باشد. انگلس به درستی توضیح داد که برده یک مرتبه و برای همیشه فروخته می‌شود حال آن که کارگر مجبور است که نیروی کار خود را هر روز و هر ساعت بفروشد. هر برده ای یک ارباب داشت که او را مایملک خود به حساب می‌آورد و به همین دلیل هم زندگی برده (توأم با هر بدبختی) به هر حال تأمین شده بود. ولی کارگر، برده کل طبقه سرمایه‌دار می‌باشد-

بدون آن که برده یک سرمایه‌دار محسوب شود. بر اساس چنین وضعی، کارگر تنها موقعی می‌تواند آذوقه ای برای زندگی بدست آورد که امکان فروش نیروی کار خود را پیدا نماید و این در صورتی است که کارفرمائی به خرید آن، نیاز پیدا کند. واضح است که تحت چنین شرایطی کارگر نمی‌تواند معاش تأمین شده ای داشته باشد. نقل به معنی از "اصول کمونیسم" (انتشارات سازمان دانشجویان پیشگام - برلن غربی)

حقانیت سخنان فوق از انگلس را به طور عینی امروز حتی با نگاهی گذرا به شرایط کار و زندگی همه بخش های طبقه کارگر ایران، بیشتر از هر وقت دیگر می‌توان درک نمود. اتفاقاً خود کارگران، این را به هزار سخن گویا بیان می‌کنند و ما بارها از زبان آنها می‌شنویم که با اعتراضی درد آلود فریاد می‌زنند که وضعیت ما از وضعیت برده در دوران برده داری هم بدتر است. در این میان اما بررسی وضع کارگران زن در بطن وضعیت دردناکی که کل طبقه کارگر ایران در درون آن قرار دارد، نشان می‌دهد که زنان در کنار هم زنجیری‌های خود یعنی مردان کارگر، ستم‌دیده ترین بخش این طبقه می‌باشند. کارگرانی که در عین حال، به دلیل زن بودنشان ستم‌های خاصی را نیز متحمل می‌گردند. **متأسفانه، علیرغم وسعت حوزه‌های کار و تولید در جامعه ایران و اهمیت بررسی کار کارگران و به خصوص**

کارگران زن، عمدتاً به خاطر وجود شرایط شدیداً پلیسی و اختناق حاکم بر جامعه که شدیداً جلوی هر گونه آزادی بیان و مطبوعات را گرفته است، گزارشات اندکی از شرایط واقعی کار و زندگی کارگران به طور کلی و کارگران زن به طور اخص منتشر می‌شوند. مسلم است که با وجود چنان گزارشاتی، جامعه هر چه بیشتر می‌تواند به طور عینی در جریان مسایل کارگری و مسایل خاص زنان کارگر قرار گیرد. این امر در خدمت رشد آگاهی مردم و به خصوص روشنفکران مبارز قرار گرفته و به آنها امکان می‌دهد که بتوانند هر چه دقیق تر و همه جانبه تر با معضلات و مسایل کارگران برخورد نمایند. در اینجا با تکیه بر گزارشات در دسترس ضمن بررسی دیگر حوزه هائی که کارگران زن در آنها به کار مشغولند، لازم است به طور ویژه روی موقعیت خاص زنان کارگری هم که خود نان آور خانواده می‌باشند تکیه شود تا بتوان با شرایط زندگی و معضلات آنان هر چه بیشتر آشنائی پیدا نمود. همچنین باید انواع ستم هائی که از آنها به عنوان ستم‌های جنسیتی نام برده می‌شود را به طور مشخص نشان داد. ستم هائی که به کارگران زن به خاطر جنسیت شان وارد می‌آید و مردان کارگر از آنها مبرا هستند.

بخش ۲

کارگران زن، نیروی کار سیال

از دیگر حوزه‌های که کارگران زن در آن جاها به کار مشغولند، می‌توان از کار آنها در **مزارع کشاورزی** نام برد. می‌دانیم که زنان در روستاها از دیر باز در کار کشاورزی فعال بوده‌اند، ولی آن‌ها بیشتر روی زمین‌های خود کار می‌کردند. البته، زنان به عنوان کارگر نیز در مزارع بزرگ به کار می‌پرداختند که به خصوص عمدتاً در شمال کشور عمومیت داشت. اما با رشد هر چه بیشتر سیستم سرمایه‌داری در ایران که کشاورزی را نیز تحت سلطه خود دارد، زنان زیادی به مثابه کارگر در ازای دریافت مزد در این حوزه کار می‌کنند؛ و از جمله به کارهایی از قبیل کاشتن و یا چیدن محصول و گلکاری و غیره مشغول‌اند. در این حوزه کار نیز پرداخت مزد پائین به کارگران زن یکی از جلوه‌های عمده اعمال ستم مضاعف به این کارگران می‌باشد. در ارتباط با شرایط کار کارگران کشاورزی، در گزارشی که بیشتر از حوادث شغلی در آن صحبت شده چنین آمده است: "از آمار حوادث شغلی کارگران روزمزد و فصلی کشاورزی که عمدتاً **زنان کارگر هستند** در گزارشات دولتی نشانی نیست. این در حالی است که: «نزدیک به ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار کارگر کشاورزی در ۱۸/۵

میلیون هکتار در حال کار هستند. هر سال فقط در استان گلستان ۵۰۰ کارگر کشاورزی به خاطر نداشتن لباس‌های ایمنی و نبود آموزش، به خاطر استفاده از مواد دفع آفات نباتی جان خود را از دست می‌دهند. علت مرگ ۳۵۰ نفر سرطان معده و ۱۵۰ نفر سرطان حلق و حنجره و سرطان خون گزارش شده است." (زنان کارگر، قربانیان خاموش- محمد صفوی. نقل از pesticides news)

کار در کوره پزخانه ها که معمولاً یک خانواده کارگری از زن و مرد و کودک (حتی کودک ۲ - ۳ ساله)، همگی از صبح تا شب در آن به کار سخت آجر پزی می‌پردازند، نیز از حوزه هائی است که زنان زحمتکش به عنوان کارگر در آن جا کار می‌کنند. کار در کوره پزخانه به نوبه خود یکی از مشاغل سخت و زیان آور است که باعث از کار افتادگی زودرس کل کارگران و همچنین دچار شدن آن‌ها به بیماری‌های خطرناک می‌گردد، که در این میان زنان و کودکان بیشتر آسیب پذیر هستند. اساساً کار در کوره پزخانه ها جزء کارهائی است که شدیداً جسم کارگران را تحت فشار و آزار قرار می‌دهد، به خصوص که از وسایل ایمنی هم در کوره پزخانه‌های مورد بحث خبری نیست و شرایط غیر بهداشتی نیز در آنجا حاکم است. بر این اساس، کارگران زن که در چنین محیطی مجبور به حمل بارهای سنگین بوده و دائماً با شرایط کاری مواجهند که به

جسم آنان ضرر می‌رساند، به طریق اولی در معرض از کار افتادگی و دچار شدن به امراض خطرناک قرار دارند. برای درک شرایط غیر مناسبی که زنان در کوره پزخانه ها درگیر آن هستند، بی‌مناسبت نیست که در اینجا به ماده ۷۵ قانون کار اشاره شود که انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان آور و نیز حمل بار بیشتر از حد مجاز با دست و بدون استفاده از وسایل مکانیکی برای کارگران زن را ممنوع اعلام کرده است. واضح است که چنین قوانینی تحت سلطه رژیم مدافع سرمایه‌داران در ایران صرفاً روی کاغذ باقی می‌مانند، ولی به هر حال ذکر چنین امری در روی کاغذ نیز خود بر درجه اهمیت آن دلالت دارد. موضوع دیگری که در این حوزه کار در ارتباط با زنان کارگر با برجستگی دیده می‌شود، این است که **پس از اتمام کار، کارفرما، طبق سنت مردسالارانه حاکم، مزد کار همه اعضای خانواده را به مرد کارگر می‌پردازد.** بنابراین زن کارگر کوره پزخانه شخصاً پولی در ازای کار خود دریافت نمی‌کند. در این برخورد که ممکن است، هم برای مرد کارگر و هم برای خود آن زن کارگر، امری طبیعی به حساب آید، زن کارگر در حقیقت یک فرد مستقل به حساب نیامده و کماکان بر اساس سنت های مردسالاری، به لحاظ مالی وابسته به شوهر باقی می‌ماند. در اینجا البته نکته حساسی وجود دارد، چرا که باید

این واقعیت را به حساب آورد که در آمد چنین خانواده کارگری که همه اعضایش از صبح تا شب کار می‌کنند هنوز کفاف نیازمندی های اولیه زندگی آنها را نمی‌دهد و اگر زن کارگر هم شخصاً پولی دریافت می‌کرد صرف خانواده خود می‌نمود، با این حال در نفس برخورد فوق الذکر که زن کارگر شخصیت مستقل به حساب نیامده و وابسته به مرد تلقی می‌شود، ستم جنسیتی و ستم مضاعف در حق یک زن کارگر را می‌توان مشاهده کرد. در مورد کارهای کنتراتی که اغلب توسط دختران جوان در خانه صورت می‌گیرد نیز می‌توان دید که همه مبلغ دستمزد ها توسط پدر که معمولاً خود بیکار و خانه نشین است، صرف خرج خانه می‌شود و خود دختران کارگر، صاحب اختیار دستمزدهای خود نیستند.

در کار کنتراتی که در خانه و در ارتباط با کارهای تکنیکی و صنعتی صورت می‌گیرد، شکل کار به این صورت است که کارگران زن مواد اولیه و وسایل لازم را از کارفرما تحویل می‌گیرند و پس از کار روی مواد خام، تولید انجام شده را به کارخانه تحویل می‌دهند و در ازای آن، مزد ناچیزی دریافت می‌کنند.

اساساً دلیل این امر که سرمایه‌دار ترجیح می‌دهد که انجام کاری را که معمولاً باید در کارخانه صورت گیرد به کارگران زنی که در خانه‌های خودشان کار می‌کنند ارائه

نماید، عمدتاً ناچیزی مزدی است که به این کارگران پرداخت می‌کند. چرا که از این طریق ارزش اضافی حاصل دسترنج آنها را هر چه بیشتر به جیب می‌زند، در عین حال که از مقدار سرمایه ثابت خود نیز می‌کاهد. در چنین سبک کاری، کارگر یا کارگران زن (معمولاً دختران جوان، با یا بدون مادرشان) در اتاق نشیمن خود که معمولاً همه امور زندگیشان نیز در آن جا می‌گذرد، وسایل کار را پهن کرده و مشغول کار می‌شوند. با توجه به کنتراستی بودن کار، این کارگران همه سعی خود را بکار می‌برند تا در کمترین وقت ممکن، تولید هر چه بیشتری را عرضه کنند. در نتیجه ساعات کار نامحدود است و آنها از وقت خواب و خوراک خود می‌زنند و کمترین فرصتی را جهت استراحت برای خود قائل نمی‌شوند. روشن است که تحت چنین شرایطی فشار زیادی به این کارگران زن وارد می‌آید. اما علاوه بر این یکی از مهمترین دلایلی که سلامتی این زنان را شدیداً مورد مخاطره قرار می‌دهد، یک نواختی کار است که در اثر حرکت مدام و مکرر، بیشترین فشار را به اعضای مختلف بدن وارد می‌کند. معمولاً کمر درد، گردن درد و دست درد از عارضه‌های رایج در میان این زنان کارگر می‌باشد. در گزارشی در این زمینه می‌خوانیم: "کار مریم، بسته بندی لوازم موتور است. کاری که در تابستان و پائیز زیاد است و فشرده. اما به فصل

باران و سرما که می‌رسد کساد می‌شود و باید کاری دیگر را بیابند، مثل مليله دوزی روی مانتوها، یا رنگ کردن پارچه ها. مریم می‌گوید که به طور متوسط در روز ده ساعت کار می‌کند و تنها زنگ تفریحشان ساعت ناهار و شام است. چون وقتی در خانه کار می‌کنید باید بتوانی به سرعت کار را تمام کنی. بنابراین فرقی نمی‌کند تا چه ساعتی از شب بیدار بمانی، چرا که کار باید تمام شود. او می‌گوید که در این کار، بیشتر از هر چیزی کمر دردش آزار دهنده است و دستهایی که بعد از چندین ساعت، بی حس می‌شود. "در خود این گزارش نیز با جملات زیر به این واقعیت تأکید شده است: "از صبح تا شب. با کم‌رهایی خم شده و گردن‌هایی که از شدت درد گز گز می‌کند و دستهایی که می‌داند، حیات خانه به قوای آن بستگی دارد، اینجا، زنان بسیاری پیدا می‌شوند که در خانه‌هایشان، کارهای بسته بندی، سبزی خرد کردن و .. را انجام می‌دهند تا باری از روی دوش خانواده بر دارند." ("زنان در بازار کار ایران" (شیوا نظر آهاری - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ - درج شده در سایت ویژه روز جهانی کارگر).

نوشته زیر نیز تا حدی شرایط کار این بخش از زنان کارگر ایران را آشکار می‌سازد: "کارهایی بود مثل زدن لاستیک کنتاکت، بستن پیچ و...، کارخانه دستگاه الکتریکی برای بستن پیچ داشت، اما دستمزد این بخش از زنان به قدری پایین

است که صاحب کارخانه ترجیح می‌داد کار را به آنها بدهد که در خانه با پیچ گوشتی ببندند تا اینکه برق مصرف شود. یعنی هزینه برق از حقوق این زنان بیشتر بود. هر روز یک کیسه پیچ با کنتاکت می‌دادند به آنها تا در خانه انجام بدهند. آنها عمدتاً زن‌ها و پیرمردها و بچه‌ها هستند. این بخش از زنان که در تولید خرد و حتی کارهای مربوط به کارخانه‌های بزرگ نقش دارند، به هیچوجه در آمارها مشاهده نمی‌شوند. نقش آنها رفته رفته در حال بیشتر شدن است. قبلاً کارخانجات بزرگ استخدام می‌کردند و این کارها را در کارخانه انجام می‌دادند، اما امروزه به این دلیل که حداقل ۳۰ ماده از قانون کار به اصطلاح به حالت تعلیق درآمده و حتی دوباره معلق ماندنش تمدید شده (کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر)، علاوه بر کارگاه‌های کوچک، کارخانجات بزرگ نیز بر طبق یک برنامه ریزی که ترجیح می‌دهند از «نیروی کار سیال» استفاده کنند به جای نیروی کار رسمی و دائم، به سمت قراردادهای ابتدایی حرکت می‌کنند. تا احتیاجی به بیمه نباشد، احتیاج نباشد که مزایا و عیدی و پاداش پرداخت شود، هر وقت لازم بود و کار بود، قرارداد بسته شود، هر وقت لازم بود سطح دستمزد کاهش یابد" (مسائل زنان کارگر در ایران: مصاحبه با مریم محسنی - برگرفته از سایت: هستیا).

پائین بودن دستمزد کارگران زن که به طور برجسته گویای ستم مضاعف بر زنان کارگر است، تقریباً در همه حوزه هائی که زنان کارگر به کار مشغولند وجود دارد. از جمله در ارتباط با کار پاک کردن یا سرخ کردن سبزی و در مربا یا ترشی درست کردن که زنان زحمتکش به مثابه کارگر در خانه انجام می‌دهند. این کارها وقت زیادی از این کارگران زن می‌گیرد ولی در آمد چندانی نصیب آن‌ها نمی‌کند. پائین بودن مزد در ارتباط با کار خدماتی کارگران زن در خانه‌های ثروتمندان نیز چشمگیر بوده و قابل بررسی است.

با متمرکز شدن هر چه بیشتر ثروت در دست های اندک و گسترش فقر و گرسنگی در مقابل آن در سطحی وسیع و بوجود آمدن شکافی عمیق بین طبقات دارا و ندار در جامعه که از نمودهای بارز سلطه سیستم سرمایه‌داری در کشور است، سال هاست که ما با پدیده انجام کار خدماتی زنان زحمتکش با مزدی اندک در خانه‌های ثروتمندان، مواجهیم. این پدیده اگر چه تاریخاً جدید نیست ولی به لحاظ وسعت و گستردگی ای که امروز در ایران پیدا کرده است، تازگی دارد. شاید حدوداً از ۱۵ - ۱۰ سال پیش شرکت هائی به مثابه واسطه یا دلال بین زنان کارگر خدماتی و کسانی که کار خدماتی ایشان را بواسطه دیگران انجام می‌دهند، شکل گرفته اند. در همان زمان، این

شرکت ها حتی نصف دستمزد نازل این کارگران زن را به خاطر کار دلالی شان برای خود بر می داشتند. در نوشته فوق الذکر از مریم محسنی به این موضوع اشاره شده و گفته می شود که: **"زنانی که در شرکت های پیمانکاری هستند. ۸ هزار تومان بابت یک روز کار نظافت چي زن از صاحب خانه می گیرند ولی ۴ هزار تومانش را فقط به زن نظافت چي (خدمتکار) می دهند. یعنی ۵۰ درصد، سودِ خالص دارد. هیچ قانونی برای این گروه وجود ندارد. این بخش رو به افزایش هستند. تازه شکل گرفته اند ولی بسیار به سرعت رشد می کنند. اکثراً زنانی هستند که از شهرک های حاشیه ای هر روز برای کار به کلان شهرها می آیند. " در روزنامه خراسان به تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۸۸ نیز در مورد زنان کارگر خدماتی، مطالب زیر درج شده است: "خستگی در چهره اش موج می زند، مچ دستش را با مچ بند بسته است. از راه که می رسد وسایلش را کناری می گذارد و لباس کار می پوشد، از صاحب خانه کارها را می پرسد. شیشه پاک کردن، دیوارشویی، شستن فرش و پتو. مثل هر روز کارش را شروع می کند. برای او کار و نوع کار فرقی نمی کند مهم این است که زودتر کارهایش را به اتمام برساند و با دست پر به منزل بر گردد..... زندگی او خلاصه شده در کار کردن از صبح تا عصر، التماس کردن به صاحب خانه که برای پرداخت اجاره به او مهلت دهد و**

شب ها ناله کردن از کمردرد و دست درد... می پرسم: بابت کار در منزل چقدر دستمزد می گیری؟ می گوید: در روزهای معمول سال، روزی ۱۰ هزار تومان که ۲ هزار تومان آن را به شرکت می دهم. اما در ایام عید دستمزدمان روزی ۱۵ هزار تومان است که ۳ هزار تومان را شرکت می گیرد. می پرسم: چرا؟! فاطمه که خودش می گوید ۵۰ سال دارد به جای او جواب می دهد: چرا ندارد می گویند رسمش این طور است و باید ۳ هزار تومان پورسانت بدهید ما می گوئیم چشم. می پرسم: شما هم با این سن و سال در خانه ها کار می کنید؟ می گوید: بله که کار می کنم. هر کاری که باشد، مهم این است که بتوانم خرج خودم و بچه هایم را در بیاورم. می گوید: الان ۲ هفته ای است که به عنوان پرستار یک زن سالمند کار می کنم از این کار هم راضی هستم چرا که هم ثواب دارد و هم می توانم با ماهی ۱۵۰ هزار تومان بخشی از قرض و قوله هایم را بپردازم. البته از این ۱۵۰ هزار تومان، ۱۰-۱۵ هزار تومان به عنوان پورسانت به شرکت می دهم. اما باز هم خدا را شکر که همین کار را می توانم انجام دهم و گرنه شرمنده بچه هایم می شدم..."

زنان کارگر، سرپرست خانواده،

با نگاهی به گزارش فوق می توان دید که موضوع در این جا مربوط به زنان کارگری است که وظیفه تأمین مخارج خانه به عهده آنها قرار دارد. اتفاقاً امروز در ایران ما با زنان کارگر زیادی

مواجهیم که سرپرستی خانه را به عهده داشته و نان آور خانه محسوب می‌شوند. از این بخش از زنان کارگر که یا به دلیل فوت همسر، یا طلاق، یا متواری و زندانی بودن همسر (که دلایل مختلفی می‌تواند برای آن وجود داشته باشد)، یا از کار افتادگی همسر مجبور شده اند که تأمین مخارج خانه و سرپرستی افراد خانواده را به عهده بگیرند، می‌توان به عنوان **زنان کارگر سرپرست خانواده** نام برد. در " گزارشی از وضعیت زنان سرپرست خانواده در ایران" (آژانس ایران خبر - ۱۳۸۹/۲/۴) آمده است:

" آمار رسمی خود سازمان بهزیستی برای سال ۸۵ اعلام می‌دارد: «در سرشماری سال ۱۳۷۵، یک میلیون و ۳۵ هزار زن سرپرست خانوار در کشور داشته ایم که تعداد آنها در سال ۱۳۸۵ به یک میلیون و ۶۴۱ هزار نفر رسیده است در حالی که اگر قرار بود روند رشد آنها همان روند سال‌های گذشته را طی کند در سال ۸۵ باید یک میلیون و ۲۰۰ هزار زن سرپرست خانوار در کشور می‌داشتیم..... در حالی که بیش از ۵۰ درصد خانوارهای زن سرپرست جزء فقیرترین گروه‌ها قرار گرفته اند، این رقم در خانوارهای مرد سرپرست ۱۶ درصد است."

اما، اگر وجود زنان سرپرست خانواده امروز در ایران یک واقعیت انکار ناپذیر می‌باشد، با توجه به حاکمیت یک رژیم زن ستیز با قوانین قرون وسطائی در ایران که

جمهوری اسلامی با توجیہات ارتجاعی اسلامی اش شدیداً از آن‌ها پاسداری کرده و مجری آن‌هاست، این زنان در مقام سرپرست و نان آور خانواده از همان حقوقی برخوردار نیستند که مردان در این مقام از آن برخوردارند. چرا که اساساً موقعیت این زنان به مثابه سرپرست خانواده از طرف رژیم به رسمیت شناخته نمی‌شود. مثلاً زنان کارگر سرپرست خانواده حتی اگر در یک کارخانه و تحت پوشش قانون کار هم کار کنند، حق اولاد به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد. بی حقوقی آنان به حدی است که با این که سرپرستی کودکان خویش را به عهده دارند ولی رسماً قادر به انجام ساده ترین امور اداری یا بانکی در ارتباط با کودکانشان نیستند و برای انجام چنان کارهایی مجبورند به دادگاه رجوع کنند تا با صرف وقت و انرژی در بوروکراسی موجود، بتوانند گواهی سرپرستی برای چنان کارهایی دریافت کنند. به طور کلی زنان کارگر سرپرست خانواده، در رژیم زن ستیز حاکم، ستم‌های ویژه ای را متحمل می‌شوند و لازم است که وضعیت آنان به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

اما چرا طلاق، چرا از کار افتادگی مرد در خانواده‌های کارگری و یا متواری و زندانی شدن وی و یا حتی چرا فوت شوهر چنین مصیبت‌هایی را سبب می‌شود؟

مسلم است که تحقیق مبتنی بر مشاهدات عینی در مورد هر یک از این‌ها می‌تواند حقایق زیادی را در ارتباط با واقعیت زندگی کارگران عیان سازد و رابطه چنین اموری را با شدت استثمار کارگران و فقر و مصایب مختلفی که به دلیل سلطه سیستم سرمایه‌داری دامن گیر اکثریت مردم ایران است را نشان دهد. واقعیت این است که سرمایه‌داران از آن جا که تنها به افزایش سود خود فکر می‌کنند در پرتو حمایت همه جانبه رژیم جمهوری اسلامی از آن‌ها، بدون کمترین نگرانی از زندگی آینده کارگران، تا نهایت ممکن شیره جان کارگر را می‌مکند و از همین جاست که هر آنچه نباید، اتفاق می‌افتد و مصیبت‌ها یکی پس از دیگری به خانواده‌های کارگری روی می‌آورند. از کار افتادگی زود رس یا مرگ زود رس مرد کارگر یا به هم ریختن وضعیت عصبی او، روی آوری به مواد مخدر و غیره همه ناشی از شرایط شدیداً اسف‌بار و ظالمانه‌ای است که به دلیل وجود سیستم سرمایه‌داری در ایران وجود دارد. در چنین شرایطی است که هر روز بر تعداد زنان کارگر سرپرست خانواده اضافه می‌شود.

در گزارشی تحت عنوان "زنان زحمتکش چگونه کار می‌کنند؟ چگونه زندگی می‌کنند؟ (سارا صدیق - ۱۸ فروردین ۱۳۸۹، درج شده در برخی سایت‌های اینترنتی)، یک زن زحمتکش

سرپرست خانواده، این طور به تصویر در آمده: "سریع و فرز کار می‌کند. بسیار لاغر است. چهره اش تنها پوستی است بر استخوان، پوستی تیره و پر از لک مانند صورت بسیاری از زنان زحمتکش. علیرغم مهربانی ذاتی اش زبان تندی دارد. تحمل بی اعتنائی، بی احترامی و از بالا نگرستن شدن را ندارد...". در گزارش مزبور، از این زن کارگر پرسیده شده: همسرت چه می‌کند؟" و او جواب زیر را داده است: بیکار است. مریض است. "قبلاً سرایدار یک ساختمان بود. اوضاع بد نبود. اما ۴ سال قبل محل زندگی ما را مغازه کردند و اجاره کردند و اجاره دادند. گفتند سرایدار لازم ندارند. از آن موقع که بیکار شد وضع روانی اش به هم ریخت. کلی دارو می‌خورد. نمی‌تواند کار کند. از آن موقع من سر کار رفتم." تا جایی که از گزارش مزبور معلوم است این زن کارگر در یک مدرسه، کار نظافت را انجام می‌دهد و از آنجا که حقوق حدود ۲۸۰ هزار تومان او در ماه که ۲۰۰ هزار تومان آن را برای کرایه خانه می‌پردازد کفاف خرج زندگی خود، شوهر بیمار و مخارج دخترانش را نمی‌دهد، مجبور شده است پس از اتمام کار در مدرسه باز هم کار کند: "ساعت ۴ تا ۹ شب هم توی خونه‌ها کار می‌کنم. البته خونه‌های آشناها. هر بار ده - پانزده تومان هم می‌گیرم."

اساساً در ارتباط با زنان کارگر سرپرست خانواده، "یکی همسر خود را از دست داده و سال هاست که هم مادر است و هم پدر. همسر دیگری سال هاست که او را ترک کرده است و او به آب و آتش می‌زند تا زندگی خود را با آبرومندی اداره کند... شوهر آن دیگری ۲ سال است که به دلیل افتادن از داربست زمین گیر شده و او مجبور است کار کند تا اجاره و خرج خانه، لنگ نماند. هر یک از آن‌ها قصه پر غصه ای دارند". مطلب فوق در گزارشی تحت عنوان "فصل‌هایی از کتاب زندگی پر رنج زنان سرپرست خانوار" که در روزنامه خراسان به تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۸۸ درج شده، نوشته شده است. در همان جا در یک مورد دیگر، صحبت از زن کارگری است که: "سر تا پا لباس مشکی به تن کرده است. سوم فروردین سالگرد جوان ۲۳ ساله اش است که در تصادف فوت کرده است. می‌گوید: حالا علاوه بر خرج خود و بچه‌هایم و شوهر معلولم خرج نوه ۲ ساله ام هم بر دوش من است." همچنین در مورد زنی به نام سهیلا، ۲۷ ساله نوشته شده است که: "به گفته خودش، شوهرش دست به هر کاری که می‌زند کارش نمی‌گیرد. یک مدت با گرفتن وام و اجاره یک مغازه، سبزی فروشی راه می‌اندازد اما کارش نمی‌گیرد و با کلی ضرر و زیان مغازه را جمع می‌کند. دوباره با دوندگی فراوان در هتل به عنوان کارگر استخدام می‌شود. اما به این دلیل که صبح‌ها دیر سر کار حاضر می‌شده از کار اخراج می‌شود، ده‌ها

کار تا الان عوض کرده، اما هیچ نفعی نداشته جز قرض هائی که روی هم تلنبار شده است. در نهایت چند سالی است که مجبور شده ام کار کنم تا هم خرج خانه مان نماند و هم اجاره‌های معوق خانه و قرض هائی را که شوهرم بالا آورده است را بپردازم".

در ادامه گزارش فوق، این نیز گفته شده است: "تازه باید پول توجیبی و پول سیگارش را هم بدهم و گرنه نمی‌گذارد سر کار بروم".

"نمی‌گذارد سر کار برود" - آن هم در شرایطی که "او"، خود کار نمی‌کند و معیشت خانواده با کار زن تأمین می‌شود. صرف نظر از این که در مورد مشخص یاد شده چنین امری عین واقعیت است یا نه، اما با نگاهی دقیق به طرح موضوع می‌توان فرهنگ مرد سالاری حاکم در بیان فوق را متوجه شد؛ و این سؤال را مطرح نمود که **براستی در جامعه کنونی ایران چه قدرتی به مرد امکان تعیین تکلیف برای زن در خانه را می‌دهد؟** جواب روشن است: این قدرت با سلطه یک رژیم مدافع فرهنگ مردسالاری که از سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر کشور حفاظت می‌کند، به مرد اعطا شده است. فرهنگی که بر اساس آن خیلی از زنان نیز خود را پائین تر از مرد به حساب می‌آورند و این را حق مرد، می‌دانند که **فرمانروای خانه باشد.** در اینجا جا دارد از همین زاویه

ستم مضاعف به کارگران زن را مورد توجه قرار داده و ستم‌های جنسیتی را بیشتر توضیح دهیم.

بخش ۴

جلوه‌هایی از ستم جنسیتی بر

کارگران زن

ستم مضاعف بر کارگران زن را به این صورت می‌توان توضیح داد که این زنان یک بار در کنار مردان کارگر یعنی هم طبقه‌ای‌های خود استثمار شده و بر آنان ستم روا می‌شود و یک بار به خاطر این که زن هستند مورد ستم قرار می‌گیرند. از این نوع دوم ستم، به عنوان **ستم جنسیتی** نام می‌بریم.

مهم و اساسی است که در اینجا به این نکته توجه شود که **ستم جنسیتی، در تاریخ جوامع بشری، همیشه وجود نداشته است؛ و پیدایش آن به وجود آمدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات متخاصم بر می‌گردد.**(1) در این زمینه انگلس در تکمیل سخنان مارکس در

سال ۱۸۴۶، چنین نوشته است: "اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ بوجود آمد مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک همسری است و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مؤنث. تک همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود. ولی درعین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر بدست می‌آید" (فردریش انگلس، "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، صفحه ۹۴ ترجمه رفیق مسعود احمدزاده). (غیر لازم نیست توضیح داده شود که در اینجا منظور از خانواده "تک همسر"، صرفاً ازدواج یک زن و مرد به عنوان یک جفت نیست- که قبل از بوجود آمدن مالکیت خصوصی نیز وجود داشت، بلکه به قول انگلس "این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است"- منبع فوق الذکر، صفحه ۸۸). همانطور که ملاحظه می‌شود تاریخ ستم بر زن با تاریخ جوامع طبقاتی مقارن است و ریشه آن را باید در بوجود آمدن جوامع طبقاتی و تصاحب ابزار اصلی تولید اجتماعی توسط طبقات استثمارگر و یا به عبارت دیگر مالکیت خصوصی آنها بر این ابزار جستجو نمود.

ستم بر زن یا ستم جنسیتی، در طول تاریخ جوامع طبقاتی با فرهنگی عجین بوده است که در هر دوره تاریخی شکل و شمایل خاص خود را داشته و از آن به طور کلی می‌توان به عنوان فرهنگ مردسالاری یاد نمود. **فرهنگ مرد سالاری، فرهنگی است که چه در قالب تعالیم مذهبی و چه به صورت های دیگر، ستم جنسیتی بر زن را توجیه نموده و به نوبه خود به تقویت آن می‌پردازد.**

امروز تحت سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر کشور(سیستم سرمایه‌داری ای که جهت حرکت سرمایه را در آن منافع و مصالح سرمایه‌داری انحصاری جهانی تعیین می‌کند) ما شاهد آن هستیم که یک رژیم مذهبی زن ستیز که مدافع و نماینده چنین سیستمی است، برای سرکوب زنان و از آن طریق سرکوب جامعه به نفع حفظ و تداوم سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران، فرهنگ مردسالاری ای را به خدمت گرفته و از آن سود می‌جوید که تماماً یادآور رسم های عهد عتیق و قرون وسطی است. اما سیطره چنین فرهنگ ارتجاعی در جامعه و عملکردهای جمهوری اسلامی با تکیه بر این فرهنگ بر علیه زنان، در شرایط شرکت وسیع زنان در تولید اجتماعی (و یا در ترمی دیگر، در شرایط وارد شدن آنان به بازار کار) با در نظر گرفتن همه الزامات مربوط به این واقعیت، اثرات بسیار ناگوار و

سوئی در کل جامعه داشته و مشکلات عدیده ای را برای زنان و به خصوص زنان کارگر و زحمتکش بوجود آورده و خانواده‌های آنان را با رنج و بدبختی هر چه بیشتری مواجه ساخته است. در همین رابطه اکنون به موارد دیگری از ستم مضاعف به کارگران زن که در پرتو فرهنگ ارتجاعی مردسالاری حاکم اعمال می‌شود، پردازیم.

یکی از نمونه‌های ستم جنسیتی در ارتباط با کار و زندگی زنان کارگر که با فرهنگ مردسالاری توجیه می‌شود را می‌توان در **عدم امنیت شغلی** آنان مشاهده کرد. البته عدم امنیت شغلی، امروز یک واقعیت بسیار نگران کننده برای همه کارگران اعم از زن یا مرد می‌باشد، به طوری که اخراج‌های وسیع که هر روز هم دامنه هرچه بیشتری می‌یابد، خانواده‌های کارگری را شدیداً تهدید می‌کند و عامل اصلی در از هم پاشیده شدن این خانواده‌ها و روی آوری مصایب بیشمار به اعضای خانواده‌های کارگری و از جمله کودکان آنهاست. در این میان اما زنان کارگر از دیر باز اولین قربانیان اخراج‌های کارگری بوده‌اند. امروز نیز شاهدیم که دست اندر کاران جمهوری اسلامی برای حل معضل بیکاری سیستم سرمایه‌داریشان، مرتب طرح‌هایی را برای بیکارسازی عنوان می‌کنند که **طرح کاهش ساعات کار زنان** یکی از آنهاست. مهم است توجه کنیم که دست اندرکاران

رژیم در حالی که چنین طرح هائی را با قربانی کردن زنان کارگر جهت پاسخ گوئی به معضل بیکاری در جامعه ارائه می‌دهند، ولی این کار خود را در شرایط سلطه فرهنگ مردسالاری در جامعه با این فرهنگ توجیه می‌نمایند. این موضوع را در برخورد به نمونه زیر با روشنی بیشتری می‌توان دید: "زنی که در یک کارخانه دارو سازی کار می‌کرد و کمی با سوادتر از دیگران بود و سرپرست خانوار، می‌گفت: در کارخانه با کسی مشکل ندارم، حتی کارخانه ما مهد کودک هم دارد. مشکل من که شاید مشکل خیلی های دیگر هم باشد، قوانینی است که از سوی وزارت کار مرتب تغییر می‌کند و حالا هم همه نگران قانون کاهش ساعت کاری زنان هستیم، قانونی که احتمالاً همه ما را بی کار میکند. طبیعی است کارفرمائی که می‌تواند مردی را استخدام کند که دو ساعت از من بیشتر کار می‌کند قرارداد مرا تمدید نمیکند. حق هم دارد...چرا باید با یک مبلغ پول دو ساعت کمتر، کار دریافت کند." (من یک کارگر زنم، جرم این است- ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹، سایت دانشجو نیوز). همانطور که ملاحظه شد، **دست اندرکاران رژیم در واقع، با طرح کاهش ساعات کار زنان نه تنها فرصت های شغلی را از زنان کارگر سلب می‌کنند بلکه زمینه را برای اخراج کارگران زن هرچه بیشتر مهیا می‌سازند، اما در توجیه این امر، با تکیه بر فرهنگ ارتجاعی مرد سالارانه اسلامی خویش**

عنوان می‌کنند که دلیل کاهش ساعات کار زنان این است که زنان بتوانند وقت بیشتری را صرف انجام کارهای خانه و نگهداری از بچه‌ها بکنند؛ و یا با تکیه بر همان تعالیم اسلامی شان با حق به جانبی مطرح می‌کنند که جای زن در خانه است و اساساً چرا زن در خارج از خانه کار می‌کند! چنین مطالبی را این یا آن نماینده مجلس، این یا آن عضو کمیسیون قضائی و غیره همواره با وقاحت تمام بر زبان می‌رانند.

این را هم باید دانست که بیکارسازی کارگران زن در شرایطی صورت می‌گیرد که آن‌ها از **محدودیت‌های شغلی** نیز در رنجند. همان طور که می‌دانیم رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی از بدو روی کار آمدن خود، در پاسخ به بحران دامنگیر نظام سرمایه‌داری وابسته ایران، اخراج کارگران زن از کارخانجات بزرگ را در دستور کار خود قرار داد و در طول سال‌ها عمر ننگین خویش نیز تا آنجا که امکان داشته برای آنان محدودیت شغلی بوجود آورده است.

از طرف دیگر، حتی امور طبیعی ای چون بارداری و ازدواج دختران هم در بطن شرایطی که پیدا کردن شغل حتی با حداقل در آمد لازم برای کارگران زن بسیار دشوار است، امنیت شغلی آنان را به خطر می‌اندازد. در

موسسات تولیدی ای که تحت پوشش قانون کار قرار دارند، کارفرمایان برای اجتناب از پرداخت هزینه مهد کودک یا مرخصی زایمان، اساساً ترجیح می‌دهند که دختران جوان ازدواج نکرده را استخدام کنند. به همین خاطر است که مثلاً بارداری- با همه میمنت و شادی ای که اصولاً این امر طبیعی در درون خود دارد- برای کارگر زن در این موسسات موجب دلهره و نگرانی به خاطر ترس از اخراج است. اینها نمونه هائی است که نشان می‌دهند که امنیت شغلی زنان همواره بیشتر از مردان در معرض خطر قرار دارد و تمرکز کارگران زن به ناچار اغلب در جاهائی است که بی حقوقی کامل کارگر در آنجاها برقرار است.

آیا با در نظر گرفتن چنین واقعیاتی، مشکل است درک شود که چرا کارگران کارگاه‌های تولیدی کمتر از ده نفر اکثراً زن هستند؟ و یا به این امر پی برد که چرا زنان کارگر اغلب در موسساتی به کار گمارده شده اند که در آنجا ها کارگران حتی از کمترین حقوق مندرج در قانون کار هم محروم هستند؟ موضوع روشن است. در چنان موسساتی و یا به طور مشخص در کارگاه‌های کمتر از ده نفر، سرمایه‌دار هزینه‌ای که باید برای یک کارگر زن در ایام بارداری و پس از تولد بچه صرف کند را به قیمت تحمیل فشار و رنج و ناراحتی برای خانواده‌های کارگری، به جیب می‌زند.

از دیگر نمودهای ستم به کارگران زن در ارتباط با فرهنگ مردسالاری موجود در جامعه، لازم است در اینجا به دو مورد زیر نیز اشاره شود:

اذیت و آزار و سوءاستفاده جنسی: یکی از جلوه‌های فرهنگ مرد سالاری، خود را در آزار و اذیت جنسی زنان در محیط کار و در کوچه و خیابان متبلور می‌سازد. این پدیده از دیر باز در ایران وجود داشته و تجربه نشان می‌دهد که جدا سازی دختر و پسر از یکدیگر در محیط های اجتماعی و نقض آزادی پوشش برای زنان و از جمله تحمیل "حجاب" اختراعی جمهوری اسلامی به زنان، درست بر خلاف آنچه تبلیغ شده و یا تصور می‌شود، اتفاقاً، در تشدید این امر نقش به سزائی داشته است. اساساً در فرهنگ مردسالاری، زن نه به عنوان یک انسان همانند مرد، بلکه به مثابه شیئی قابل استفاده جنسی نگریسته می‌شود. بر چنین زمینه ای، آزار و اذیت جنسی کارگران زن در محیط کار- چه از طرف کارفرمایان و چه حتی از طرف مردان کارگر- همواره یکی از معضلات کارگران زن بوده است. اساساً باید دانست که یک زن کارگر شریف و با شخصیت از این که به او نه به عنوان یک انسان، فردی همانند مرد بلکه به مثابه یک وسیله جنسی نگریسته شود، در خود احساس توهین و

تحقیری می‌کند که درک آن برای مردها چندان آسان نیست. اذیت و آزار جنسی زنان کارگر در محیط کار البته در سطح جهان گسترش دارد و جدی بودن آن به حدی است که کنوانسیون ۱۱۱ سازمان جهانی کار، آزار و اذیت جنسی و اعمال خشونت در محیط‌های کار را جزء شرایط غیرایمنی کار طبقه‌بندی کرده است. واضح است که اذیت و آزار جنسی، خود ستم مضاعفی بر کارگران زن است که کارگران مرد نه تنها از آن مبرا هستند بلکه خود نیز ممکن است از عاملین چنان ستمی باشند- هر چند کارگر مردی که مرتکب چنان آزار و اذیتی در حق همکار و هم طبقه ای (جنس مونث) خود می‌شود، احتمال دارد که به زشتی کار خود آگاه نبوده و متوجه نباشد که با چنان کاری، چه ستمی را در حق کارگر زن روا می‌دارد.

اما، کارگران زن در ایران با معضل برجسته دیگری هم تحت عنوان **سوء استفاده جنسی** مواجهند. با رشد هر چه بیشتر سیستم سرمایه‌داری در ایران، سال هاست که زنان جوان به هنگام استخدام برای کار کارگری و یا پس از آن در طی دوره کار، با کارفرمائی روبرو می‌شوند که وقیحانه از آنها خواهان داشتن رابطه جنسی یا به عبارتی دیگر رابطه نامشروع هستند. از این موضوع علاوه بر خود کارگران زن، همه کسانی هم که به نحوی با کارخانه و موسسات تولیدی مختلف در ارتباط

قرار دارند، مطلع می‌باشند و هر کدام از آن افراد تعریف های خاصی در این مورد می‌کنند. گستردگی این موضوع به حدی است که در گزارشات کارگری نیز به اشکال گوناگون به آن اشاره شده است. مثلاً در روزنامه ایران شماره ۲۲۰۶، گزارشگری به نام شراره کاکاوند، در این باره می‌گوید: " **زنان به خاطر فشار مالی یا مجبورند که به درخواست برخی از کارفرمایان تن در دهند یا فشار مالی را با تمام عوارض روحی و روانی‌اش تحمل کنند.** برای نمونه ۶۸ درصد از آگهی دهندگان (کارفرمایان) خواهان کار نامشروع با **متقاضیان زن هستند.** در گزارش شیوا نظر آهاری نیز تحت عنوان "زنان در بازار کار ایران"، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸، از قول یک دختر جوان کارگر آمده است: " صاحب کارم معتاد بود. اما حرفهایش خیلی آزارم میداد. مثلاً میگفت چقدر تو خوشگلی، چقدر خوش هیکلی، یک دختره افغانی دیگه هم بود که با او خیلی ارتباط نزدیکی داشت. مثلاً می‌رفتند داخل یک اتاق باهم حرف می‌زدند! و خیلی بهش کمک می‌کرد!"

این امر که مردان متعلق به طبقه استثمارگر همواره سعی کرده و توانسته اند از زنان طبقات محروم سوءاستفاده جنسی بنمایند، البته امر جدیدی نیست ولی آن چه امروز به کارفرما ها امکان چنین سوء استفاده جنسی از کارگران زن در سطحی

بسیار وسیع را می‌دهد، شرایط رشد روز افزون بیکاری در جامعه در نتیجه بحران کنونی دامنگیر سیستم سرمایه‌داری است. رشد بیکاری وسیع در شرایط بالا رفتن هزینه‌های زندگی و شدت و گستردگی فقر و بی‌امکانی، زمینه‌ای بوجود آورده است که این مردان استثمارگر در ازای استخدام یا به زبانی دیگر عرضه کار به کارگر زن بتوانند به تقاضای شرم آور خود جامعه عمل بپوشانند و بعضی زنان نیز به آن تن بدهند. جا دارد در اینجا از لنین، این آموزگار راستین پرولتاریای جهان که تا به امروز هم مورد خشم و غضب شدید بورژواها و وابستگان‌شان قرار دارد، مطلبی ذکر شود که به بهترین وجهی حقایق تلخ و دردناک مربوط به جامعه سرمایه‌داری و شرایط زندگی کارگران و طبقات محروم جامعه در آن منعکس است:

"جامعه کنونی سرمایه‌داری، موارد گوناگونی از فقر و ستم را در داخل خود نهفته دارد؛ مواردی که در وهله اول به چشم نمی‌آید. در بهترین مواقع، خانواده‌های پراکنده مردم فقیر شهرنشین، صنعتگران، کارگران، کارمندان و مقامات پایین در مشکلاتی غیر قابل باور زندگی می‌کنند، به زحمت قادرند خرج زندگی خود را به دست آورند. میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر از زنان در چنین خانواده‌هایی به عنوان "برده خانگی" زندگی می‌کنند (یا، دست کم

وجود دارند)؛ برای تهیهٔ خوراک و پوشاک خانوادهٔ خود، به بهای تلاشی روزمره و از فرط ناچاری و "پس انداز" همه چیز به جز کار خودشان، از هر پنی پول استفاده می‌کنند.

این‌ها همان زنانی هستند که سرمایه‌داران با رغبت بسیار به عنوان کارگران خانگی استخدام می‌کنند؛ کارگرانی که برای یک دستمزد وحشتناک پایین آماده هستند تا برای خود و خانواده‌شان، به خاطر یک تکه نان "کمی اضافه تر دریاورند". از میان همین زنان است که سرمایه‌داران تمامی کشورها (درست مثل برده‌داران باستان و زمین‌داران فنودال قرون وسطی) برای خودشان همخوابگانی در "منطقه‌ی" ترین قیمت پیدا می‌کنند. هیچ مقداری از "خشم اخلاقی" در مورد فحشاء (که از هر ۱۰۰ مورد، ۹۹ موردش تظاهر است) قادر نیست تا در مقابل این تجارت جسم زن کاری کند؛ مادام که بردگی مزدی وجود دارد، فاحشگی نیز ناگزیر وجود خواهد داشت. تمامی طبقات تحت ستم و استثمار در سرتاسر تاریخ جوامع انسانی، همیشه وادار شده‌اند (و همین جاست که استثمار آن‌ها شکل می‌گیرد) تا اول کار بی‌مزد خود و دوم زنان خود را به عنوان همخوابه

"اربابان" به آنان واگذار کنند. برده داری، فنودالیسم و سرمایه‌داری از این جهت یکسانند. تنها شکل استثمار است که تغییر می‌کند؛ خود استثمار هم چنان باقی می‌ماند." (سرمایه‌داری و کار زن"-منبع: مجموعه آثار لنین، ویرایش چهارم به انگلیسی، انتشارات پراگرس، مسکو، ۱۹۶۵، جلد ۳۰، ص. ۳۷۱-۳۷۲، برگردان: آرمان پویان).

آری، مادام که سیستم سرمایه‌داری و بردگی مزدی وجود دارد، فاحشگی نیز ناگزیر وجود خواهد داشت؛ و در این بستر است که نگرستن به زن به مثابه کالای قابل استفاده جنسی زمینه کاملاً مادی یافته و فرهنگ مرد سالاری نیز در همین رابطه هرچه بیشتر تقویت می‌گردد. اما، رواج چنان نگرشی به زن در جامعه، اثرات بسیار ناگواری بر زندگی روزمره زنان و به خصوص زنان طبقات محروم دارد. مثلاً به همان گونه که امروز شاهدیم، یکی از اثرات و نمودهای فرهنگ ارتجاعی مردسالاری در ارتباط با نگرستن به زن به مثابه کالای قابل استفاده جنسی، در معرض توهین و تحقیر و حتی اذیت و آزار عملی قرار گرفتن زنی است که از شوهر خود طلاق گرفته است. می‌دانیم که در جامعه ما به طور کلی به زن مطلقه با ملامت و حتی تحقیر نگاه می‌شود، اما این موضوع امروز بار سنگینی بر گرده زنان و به خصوص زنان در خانواده‌های

زحمتکش قرار داده است. وضع به گونه ای است که اغلب زنان کارگر و طبقات محروم به خاطر آن که "از چشم بد" مصون بمانند، حاضرند به هر گونه ناراحتی و زندگی ناگوار با همسر خود تن دهند. این زن ها چنین می کنند تا زن طلاق گرفته از شوهر تلقی نشوند و مردی نتواند به "چشم بد" به او نگاه کند و به خود اجازه دهد که به آن زن به عنوان زن مطلقه و بی شوهر، در مورد مسایل جنسی سخنان آزار دهنده بگوید و یا به طریقی دیگر او را مورد آزار و اذیت جنسی قرار دهد. موارد مشخص در این زمینه بسیار زیاد است. مثلاً می توان داستان زنی را شنید که "از فرط بی کسی در شانزده سالگی ازدواج می کند و از مرد معتادش جدا نمی شود که سایه مرد بالای سرش باشد". همانطور که دیده می شود در جامعه سرمایه داری ایران، در شرایط سیطره فرهنگ مردسالاری در آن، انتظار قبول برابری زن با مرد و تلقی زن به مثابه یک موجود مستقل، افسانه ای بیش به نظر نمی رسد. در حالی که قرار داشتن "سایه مرد بر بالای سر زن"، به عنوان یک "حسن" به حساب می آید. در یک مورد دیگر می بینیم که: "زنی ... از شوهر کراکی اش جدا شده اما هنوز بعد از ده سال تنها بودن، کسی نمی داند که همسر ندارد، کفش های مردانه همیشه پشت در، دهان همسایه ها را می بندد که مرد در خانه است و این زن بی کس نیست. ده سال پیش خانه های مردم را تمیز می کرد،

بدترین روز زندگی‌اش وقتی بود که پیرمردی که دو سال پرستارش بود مرد... (مطالب توی گیومه از: "من یک کارگر زنم؛ جرم این است"- ایلنا، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹). آیا واقعیت های فوق‌الذکر بیانگر جلوه‌های دیگری از تحمیل ستم مضاعف به زنان کارگر و به طور کلی به زنان طبقات پائین نیست؟

اکنون به نموده‌های دیگر ستم بر زن که با سیطره فرهنگ مردسالاری در جامعه توجیه می‌شوند، توجه کنیم:

"از نظر زهره و نسربین، سخت‌ترین و آزار دهنده‌ترین قسمت کار اینجاست که وقتی خسته و بی‌رمق از سر کار به خانه می‌آیند، باز می‌بایست کارهای خانه را هم انجام دهند و دستورهایی که از طرف پدر و یا برادرها صادر می‌شود... " اینجا در کوچه پس‌کوچه‌های خیام و بازار، در میان ساختمان های زهوار در رفته و نیمه‌خراب جنوب شهر، در میان پارچه و خاک و سوزن و چرخ خیاطی، زنان و دخترانی از صبح تا به شب زندگیشان را لابلای پارچه‌ها سر می‌کنند. دخترها و زنانی که در تاریک - روشن صبح می‌آیند و شب با بدنی فرسوده می‌روند تا بخوابند. البته اگر کارهای خانه بگذارد. آشپزی، رختشویی، تمیز کردن خانه، کارهایی است که این دختران و زنان از آن به عنوان فرساینده‌ترین کار در زندگیشان یاد می‌کنند. ("زنان در

بازار کار ایران"، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸- درج شده در سایت ویژه روز جهانی کارگر).

آنچه در اینجا مورد شکوه قرار گرفته، به عهده داشتن وظیفه انجام کارهای خانگی توسط زنان کارگر صرفاً به خاطر زن بودن آنها می‌باشد. متأسفانه هنوز در ایران، در سطح نه چندان غیر وسیع، این تصور چه در میان زنان و چه در میان مردان وجود دارد که گویا کارهای خانگی را صرفاً زن‌ها باید انجام دهند؛ و اگر مردی در خانه ظرف بشوید، خانه را تمیز کند و یا به کارهای مربوط به بچه برسد، به کارهای "زنانه" پرداخته و این چیزی از "مردانگی" او می‌کاهد. این‌ها تصورات و تفکرات نادرستی است که به گذشته‌ها تعلق دارند. امروز چه با شرکت مستقیم زنان در کار تولیدی در بیرون از خانه و چه با تسهیلاتی که در امر انجام کارهای خانگی بوجود آمده، دیگر نمی‌توان بین کارها، با زنانه و مردانه نامیدن آن‌ها، مرز کشید.

واقعیت این است که در سیستم‌های طبقاتی ما قبل سرمایه‌داری، کارها، یا به عبارت دیگر، وظایفی که انسان‌ها برای تأمین معاش و تداوم زندگی می‌باید انجام دهند، به دو قسمت کارهای مردانه و کارهای زنانه تقسیم شده بود. بر این اساس، کارهای خانگی به مثابه اصطلاح "کارهای زنانه" اساساً بر

دوش زنان و کارهای بیرون از خانه به عنوان "کارهای مردانه" به عهده مردها قرار داشت. اما با رشد صنعت و تکنولوژی در سیستم سرمایه‌داری، شرایطی در جامعه بوجود آمده که قائل شدن عنوان‌هایی چون کار مردانه و کار زنانه برای کارهای لازم زندگی که باید هم توسط مرد و هم توسط زن صورت بگیرد، نامفهوم گشته و این عنوان‌ها بار کهنگی و عقب مانده‌ای را با خود حمل می‌کنند. البته این وضع تا زمانی که (به قول انگلس) "خانواده فردی به مثابه واحد اقتصادی جامعه" شمرده می‌شود، همچنان برقرار خواهد بود. در ارتباط با مطلب فوق توجه به تاریخ این پدیده نیز ضروری است. به گونه‌ای که تحقیقات انگلس نشان می‌دهد، در کمون‌های اولیه که قبل از بوجود آمدن مالکیت خصوصی و ایجاد طبقات متخاصم در جامعه وجود داشت، وضعیت زیر برقرار بود: "در خانوار کمون قدیمی که زوج‌های متعدد و فرزندان آنان را در بر می‌گرفت، اداره امور خانه که به عهده زن بود، همانقدر صنعت عمومی و اجتماعی ضروری تلقی می‌شد که تهیه غذا بوسیله مرد. این وضع با پیدایش خانواده پدر سالار- و از آن هم بیشتر با خانواده فردی تک همسری- تغییر کرد. اداره عمومی خانه خصلت عمومی خود را از دست داد و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد؛ یک خدمت

خصوصی شد." (کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" - صفحه ۱۰۴، ترجمه رفیق مسعود احمدزاده).

جای خوشحالی است که امروز نسل جوان در ایران چون گذشتگان و نسل های پیشین خود به امر کار خانگی برخورد نمی‌کند و به خصوص نسبت به گذشته، خیلی از دختران جوان انجام کارهای خانه را الزاماً وظیفه زنان نمی‌دانند. این نکته جالب توجه و با ارزشی است که از وجود افکار جدید و مترقی در این نسل خبر می‌دهد. خود شکوه هائی که در گزارشات کارگری از دختران جوان کارگر در این زمینه منعکس می‌شود، مؤید چنین واقعیتی است. مثلاً در قسمتی از گزارش "زنان در بازار کار ایران"، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸، از قول دختران جوان کارگر می‌خوانیم که: "چرا وقتی ما با این همه خستگی به خانه می‌رویم، تازه باید غذای برادرها و پدرمان را درست کنیم، لباسشان را بشویم، دستوراتشان را اجرا کنیم و بعد وقتی همه چیز تمام شد فرصتی است برای خوابیدن و باز فردا روز از نو، روزی از نو..." نسرین می‌گوید: "اگر واقعا عدالت وجود داشته باشد، باید برادرهای ما هم مثل ما در خانه کار کنند، اما همیشه ما باید کارهای آنها را در خانه انجام دهیم." اما همان طور که در بالا اشاره شد این معضل تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری در جامعه حاکم است و "خانواده فردی به

مثابه واحد اقتصادی جامعه" شمرده می‌شود، به طور ریشه ای نمی‌تواند از بین برود. تنها با نابودی نظام کار مزدی و انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی است که طی آن در حالی که کار مزدی پرولتاریا از بین می‌رود زمینه‌ای فراهم می‌گردد که کار خانگی به صورت یک صنعت اجتماعی در می‌آید. در نتیجه افراد بدون توجه به جنسیتشان می‌توانند در این صنعت مثل هر صنعت دیگری کار کنند. انگلس در همان کتاب فوق‌الذکر مطرح می‌کند که: "با انتقال وسایل تولید به مالکیت اشتراکی، خانواده فردی، دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود. خانه داری خصوصی تبدیل به یک صنعت اجتماعی می‌گردد. تعلیم و تربیت فرزندان یک امر عمومی می‌شود. جامعه با رعایت تساوی، از همه اطفال - بدون در نظر گرفتن این که آن‌ها محصول پیوند ازدواج هستند یا نه- توجه می‌کند." (صفحه ۱۰۷، همان منبع).

در آخر، پیش از جمع‌بندی همه مطالبی که در این سلسله مقالات بیان شد، لازم است به مبارزه دلاورانه زنان کارگر برای تغییر شرایط جهنمی خود اشاره نمود و در این مورد به گویا‌ترین اعترافی تکیه کرد که در "همایش بزرگ زنان کارگر"، از طرف عضوهایت مدیره "اتحادیه زنان سراسری کشور" به نام محبوب نژاد ابراز شد. در آنجا

آمده است: "محبوب نژاد تصریح کرد: زنان کارگر ایران در اعتراضات و اعتصابات صنفی، در دفاع از حقشان، با مجازات‌هایی از قبیل عدم استخدام و یا اخراج از کارشان روبرو می‌شوند، و علیرغم این مشکلات در برابر هر گونه تضییع حقوقشان، محکم و استوار می‌ایستند و مبارزه می‌کنند." (ایلنا، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹)

با تکیه بر این واقعیت که تنها با برقراری یک جامعه سوسیالیستی است که کار مزدی پرولتاریا از بین می‌رود، می‌توان جمع‌بندی کوتاه زیر را ارائه نمود. با توجه به همه واقعیت‌هایی که در ارتباط با استثمار و ستم‌های فراوان به کارگران زن ذکر شد و اشکال و نمودهای گوناگون این امر توضیح داده شد، جای تردید نیست که رهائی کارگران زن از زیر ستم مضاعف در همه اشکال آن، امروز در جامعه به صورت یک نیاز مبرم واقعی مطرح است. اما کارگران زن بدون اتحاد با کارگران مرد و مبارزه سترگ و قاطع بر علیه سرمایه‌داران و کل سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، قادر به رهائی خود نیستند. واقعیت این است که راه رهائی همه کارگران رنج‌دیده ما- اعم از زن و مرد - از استثمار وحشیانه و مظالم بیشمار سیستم سرمایه‌داری حاکم، در خلع ید از سرمایه‌داران یعنی با

لغو مالکیت خصوصی آنان بر وسایل تولید و انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی نهفته است، به سخن دیگر، کارگران زن و مرد تنها با برپائی سوسیالیسم می‌توانند به رفاه و آزادی و استقلال در ایران دست یابند. روی این امر باید تأکید کرد که بشریت با تلاش کارگران مبارز و قهرمان روسیه در برپائی یک جامعه سوسیالیستی در کشور خود، به تجربه‌های گرانقدری دست یافت. هرچند سوسیالیسم در شوروی به دلایل مختلف نتوانست تداوم یابد، اما با برقراری این سیستم اقتصادی- اجتماعی در آن جا، نشان داده شد که وقتی بر زمینه این سیستم یک دولت متعلق به زحمتکشان بر سر کار آید، قادر است به نفع زنان کارگر عمل نموده و از بین بردن هر گونه ستم به زنان را در دستور کار خود قرار دهد. همانطور که دولت سوسیالیستی شوروی در زمان لنین اولین و تنها دولت در جهان بود که نه فقط همه قوانین ننگین بر علیه زنان را ملغا اعلام کرده و برابری زن و مرد را در قانون تأمین نمود بلکه برای ایجاد برابری واقعی در همه جنبه‌های زندگی بین زن و مرد نیز قدم‌های موثری برداشت.

چه با تکیه بر علم شرایط رهائی پرولتاریا یعنی کمونیسم و چه با تکیه بر تجربیات موفق بشریت در راه مبارزه برای از بین بردن

هر گونه ستم و استثمار و از جمله در حق زنان کارگر، با قاطعیت باید گفت که تنها در یک جامعه سوسیالیستی است که شرایط برای از بین رفتن استثمار به طور کلی و رهایی زنان نه فقط از ستم طبقاتی بلکه از ستم جنسیتی نیز فراهم می‌گردد. بنابراین **مبارزه دوش به دوش زنان و مردان کارگر و زحمتکش و همه زنان و مردان طبقات تحت ستم ایران با ارتجاع جمهوری اسلامی برای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران، هم تنها امکان برای رهایی از شرایط بسیار ظالمانه حاکم بر جامعه و دست یابی به یک جامعه آزاد انسانی است و هم، چنین مبارزه ای وظیفه ای است که بر دوش همه ما قرار دارد.** بکوشیم با قدم های هر چه محکم تر در این راه ظفرنمون پیش برویم.

(1) در قرن ۱۸ با این که موضوع ستم بر زن مورد توجه خاص اندیشمندان در اروپا قرار گرفت، ولی از آن جا که در آن زمان هنوز کشفیات مربوط به تاریخ خانواده صورت نگرفته و اساساً چیزی به اسم تاریخ خانواده وجود نداشت، تصور بر آن بود که گویا زن از ابتدا برده مرد بوده است. به این تصور، اخیراً خیلی از فعالین جنبش زن در ایران که متأسفانه تحت تأثیر اندیشه‌های فمنیستی قرار دارند استناد می‌کنند؛ و موضوع این طور بیان

می‌شود که گویا در گذشته، مردها به شکار می‌رفتند و زن‌ها به خاطر امر تولید مثل و نگهداری از بچه‌ها در خانه می‌ماندند و چنین تقسیم‌کاری گویا باعث بوجود آمدن ستم جنسیتی شده است. اما این ادعا درست نیست و چنین چیزی در واقعیت امر وجود نداشته است. نادرستی این تصور، با پیشرفت علوم مختلف در قرن ۱۹ و انجام تحقیقات علمی در ارتباط با تاریخ خانواده در نیمه دوم این قرن، نشان داده شد. انگلس در این زمینه می‌گوید: "این که زن، در آغاز جامعه، برده مرد بود یکی از مضحک‌ترین تصوراتی است که از عهد روشنگری قرن هیجدهم به ما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی‌ها و بربرها - در مرحله پائینی و میانی و حتی تقسیم‌بندی در مرحله بالائی - نه تنها موقعیت مستقل بلکه موقعیتی بسیار محترم داشتند." و "خلق‌هایی که فقط از راه شکار امرار معاش کنند، هرگز وجود نداشته‌اند." (فردریش انگلس، "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، صفحات ۷۰ و ۳۳ ترجمه رفیق مسعود احمدزاده).

*: این مطلب برای اولین بار از اردیبهشت تا مرداد ۱۳۸۹ در نشریه پیام فدائی، ارگان چریک‌های فدائی خلق ایران درج شده است.